أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 خدمت رفقا و دوستان در جلسات گذشته نسبت به این فقره‌ی از روایت شریف عنوان بصری كه حضرت عنوان را امر به ریاضت می‌كند مطالبی عرض شد و گفته شد كه مساله‌ی ریاضت طبق آنچه كه در همین مضامین این روایت شریفه آمده فقط اختصاص به این مواردی كه حضرت نسبت به كیفیت غذا و همین‌طور در ارتباط با سایر امور فرمودند نیست، بلكه یك قدری دایره‌اش وسیع‌تر است و همه‌ی امور انسان و كارهایی را كه انسان انجام می‌دهد در بر می‌گیرد و بطور كلی این مطلب مطرح شد.

 حال اگر خدا بخواهد و توفیق بدهد در امروز نسبت به این مقدمه، مطلب را تمام می‌كنیم تا اینكه به سایر مطالب برسیم.

 مطلب در مورد ریاضت آنچنان نیست كه در بعضی از السنه و افواه و نوشته‌جات دیده و شنیده می‌شود كه ریاضت عبارت است از یك مساله‌ی شاق و سخت و مشكلی كه مانند یك غولی در نزد انسان این مساله جلوه بكند و هركسی كه می‌خواهد در راه خدا قدم بردارد طبعا باید مصائبی را متحمل بشود، مشكلاتی را باید طی كند، به سختی‌ها وصعوباتی باید برسد و چه‌بسا بسیاری از افراد از عهده‌ی انجام این مطالب برنمی‌آیند و لذا بطور كلی سیر در راه خدا را از مسیر خود حذف می‌كنند و می‌گویند این كار ما نیست! این به عهده‌ی افرادی است كه دارای همت‌هایی هستند! زحمت‌هایی را می‌توانند تحمل كنند! و بطور كلی در بعضی از نوشته‌جات و كتابها هم این برداشت از ریاضت دیده می‌شود و همین نحوه برداشت است، چطور اینكه انشاءاللَه اگر توفیق پیدا كنیم راجع به این قضیه در آخر مبحث یك توضیحی خواهم داد كه دیدگاه افراد را نسبت به راه خدا مشوّه می‌كنند و مبهم جلوه می‌دهند، می‌گویند راه خدا این است، بیایید ببینید، این مسائل را دارد، این مشكلات را دارد و خلاصه انسان به این طرف و آن طرف می‌افتد، چطور اینكه خیلی‌ها هستند در مساله‌ی مدارست و كنكاش و تحقیقات مسائل فلسفی و كلامی هم همین اشكال را می‌كنند، فلان كس آمد و به مسائل فلسفی پرداخت و سر از كجا درآورد، فلانی آمد به حكمت و دروس فلسفی پرداخت و اعتقاداتش اینچنین وآن‌چنان شد، فلان كس آمد و در درسهای حكمت شركت كرد و بعد قائل به تعدد آلهه و تعدد خدا شد، خب اگر اینطور است همه‌جا اینطور است، ما در فقه هم داریم یك همچنین مسائلی كه فرض بكنید كه می‌تواند انسان را به بیراهه بكشاند علی‌كل‌حال آن كسی كه نسبت به مسائل اطلاع ندارد و برداشتش ضعیف است ممكن است بسیاری از این مسائل رهزن او باشد، چطور اینكه هست، كسانی كه نسبت به مسائل فقهی اطلاع كافی ندارند سر از جاهایی درمی‌آورند كه خود شما دارید می‌بینید، مطالبی را مطرح می‌كنند كه دارید می‌شنوید، افراد غیرمطلع در مسائل فقه، در مسائل اصول، در مسائل تفسیر، به نتایجی می‌رسند كه سر از كفر و

 الحاد و حذف بعثت و رسالت و اینها درمی‌آورند! چرا؟ چون سواد ندارند، آدم نفهم باید برود به درس بپردازد وباید اطلاعات خودش را قوی كند و باید هرچیزی را بر عهده‌ی متخصص همان گذاشت.

 اگر یك شخصی بیاید پیش بنده و راجع به یكی از ناراحتی‌هایش صحبت كند: من آنجایم درد می‌كند، این قسمت قلبم درد می‌كند، من گرچه مقداری هم حالا سواد پزشكی داشته باشم حق اظهارنظر و دارو دادن ندارم باید این مطلب را بر عهده‌ی آن متخصص گذاشت، اگر من این كار را كردم و او رفت و به این مساله عمل كرد و به یك مطلبی مبتلا شد، من نسبت به این مساله باید پاسخگو باشم و قاتل خواهم بود، هیچ شكی در این قضیه نیست، قاتل، یا مضلّ.

 یكی از عادات ما ایرانی‌ها این است كه در چند چیز دخالت می‌كنیم یكی در قسمت پزشكی است كه تا مریض می‌گوید ... می‌گوییم فلان قرص را بخور، فلان دوا را بخور، حالا بعضی‌ها هم از توی كیسه‌شان البته سابقی‌ها، درمی‌آورند و می‌گویند بخور من خوردم خوب شدم و تو هم بخور!!

 و دیگری در مسائل بنّایی است، تا جایی بنّایی می‌شود، اینجایش را اینطوری درست كنیم، آنجایش را آنجوری درست كنیم، و فلان و ...

 در اسلام هر فنّی باید به متخصص همان فن ارجاع داده بشود كسی كه نسبت به مسائل اطلاع ندارد نمی‌تواند در احكام شرعیه‌ای كه با فنون مختلف در ارتباط است فتوا بدهد، كسی كه نسبت به مسائل پزشكی اطلاع ندارد نمی‌تواند نسبت به آن احكامی كه با مسائل پزشكی در ارتباط است فتوا بدهد، همین الان كه داشتیم می‌آمدیم در خدمت یكی از سروران و دوستان و رفقا، خدمتشان من این را عرض می‌كردم، صحبت همین مساله مطرح شد، كه فلان شخص یكی از افراد و از مراجع كه فوت كرده و ایشان در مشهد بوده و بسیار فرد معروف و مشهوری بوده یكی از اطبّائی كه فعلا حیات دارد و از دوستان، در زمان مرحوم پدر ما و نسبت به بنده خیلی اظهار لطف و محبت دارد، خود ایشان مسئولیتی دارد در سازمان انتقال خون، ایشان خودش داشت به پدر ما می‌گفت و من نشسته بودم گوش می‌دادم، كه آقا ما رفته بودیم پیش فلان شخص راجع به این مساله خون و اهدائش، خب در زمان جنگ بود، زخمی می‌آوردند، افراد بودند، همین‌طور بیمارستانها پر از زخمی بود و اینها احتیاج به خون داشتند، اینها احتیاج به مداوا داشتند و اگر خون نمی‌دادند اینها می‌مردند، چكار باید كرد؟ آب كه نمی‌شود توی رگ اینها كرد! می‌گفت ما رفتیم راجع به این قضیه با ایشان صحبت می‌كردیم كه شما بیایید تبلیغ كنید و ترویج كنید و به افراد بگویید بیایند، ما الان از این نقطه‌نظر در مضیقه هستیم ... ایشان گفت:" آقا این چه حرفهایی است كه شما می‌زنید؟ خون نجس است و تزریق نجس حرام است و نمی‌شود این كار انجام بشود!"، گفت: چی شد؟! ما كجا آمده‌ایم؟ ... التفات می‌كنید این یك مورد بسیار جزئی است كه دارم برایتان می‌گویم كه شما برایتان جای تعجب است، حالا چه برسد به مسائل دیگر، مطالب دیگر، نمی‌دانم قضایای كه مربوط به میت و چیزهایی كه مربوط به مرگ مغزی و امثال‌

 ذلك و اهدا كردن‌ها و مطالبی كه در این زمینه پیش می آید در مسائل مختلف مثل تغییر جنسیت‌ها، هزار مساله ما داریم كه هركدام از اینها نیاز به فحص دارد، نیاز به دقت دارد، نیاز به مطالعات مستمر دارد، نیاز به تحقیق دارد، صحبتی را كه یك فرد می‌كند كه بر اساس آن صحبت عكس‌العمل گسترده و وسیعی در جامعه پیدا می‌شود باید به تبعات این مساله توجه كند، باید به عواقبی كه بر این مساله مترتب می‌شود نظر داشته باشد، مطلب فقط بر عهده و مربوط به خود انسان نیست، مساله‌ای است كه ممكن است تمام افراد را در بر بگیرد و میلیون‌ها افراد را در بر بگیرد و همه‌ی آنها نسبت به این قضیه مبتلا باشند پس بنابراین نكته‌ی اساسی و نكته‌ی مهم در احكام اسلامی و در مبانی اسلام، حركت كردن و انجام دادن و سیر كردن و كارها را بر طبق میزان صحیح كه متقن‌تر از آن موقعیت در شرایط حاضر برای فرد وجود نداشته باشد، انجام دادن است، این معیار است، رسول خدا با این مطلب و با این حركاتش ... ائمه علیهم‌السلام با این كیفیت با افراد صحبت می‌كردند و با افراد بحث می‌كردند.

 چند نفر آمدند پیش امام صادق علیه‌السلام و به آن حضرت عرض كردند كه راجع به فلان شخص كه یكی از دوستانشان بود و مریض بود و این نیاز به غسل پیدا كرده بود و مریض بود و افتاده بود و این افراد بلندش كردند و بردند آب ریختند روی سرش در هوای سرد و زمستان و این بنده‌ی خدا فوت كرد و از دنیا رفت، امام صادق علیه‌السلام اینقدر عصبانی شدند كه رگهای گردنشان متورم شد، فرمودند: هلّا تیمموا قتلهم اللَه‌[[1]](#footnote-1) خدا بكشد اینها را، چرا تیممش ندادند؟ آخر مریض را كه غسل نمی‌دهند، مریض را كه رویش آب نمی‌ریزند، ببینید در مكتب اسلام، مكتب، مكتب عقل‌گرائی است، هر فردی در اینجا می‌داند وقتی كه شخص مریض است، باید حكم مطابق با مریض را انجام داد نه حكم یك فرد سالم را، یك فرد سالم همه كار را می‌تواند بكند، همه كار می‌تواند انجام بدهد، می‌تواند با سرعت چندكیلومتر در ساعت بدود، الان افراد سالم هستند در اینجا در این هوا بگویند بدوند خوب می‌دوند، ولی فردی كه الان یك سكته قلبی كرده كه باید استراحت كند و حتی می‌گویند نشستن هم برایش اشكال دارد ممكن است موجب بشود كه به آئورت فشار وارد بشود و رگ آئورت به آنوریسم مبتلا بشود حالا اگر به این بگویند: كه بلند شو من می‌دوم تو هم بدو، خوب می‌شوی، این قدم اول را كه برمی‌دارد، می‌افتد و تمام می‌كند، همان قدم اول كار را تمام می‌كند چرا؟ چون این كار، كار دیوانگان است نه كار عُقلا، و اسلام مكتب عقلا است نه مكتب دیوانگان، مكتب جنون، مكاتبی است كه دارید می‌بینید، ولی مكتب عقل، مكتب عقل‌گرائی، مكتب آزادی، مكتب حریت، مكتب اختیار، مكتب انتخاب، این مكتب، مكتب اسلام است همان خونی كه در زمان پیغمبر فایده‌ای نداشت و نجس بود و روایت دارد به اینكه نجس است و قابل خرید و فروش نیست و نمی‌شود، همان خون چون الان در این‌

 شرایط به عنوان یك اصل مهم در حیات بشری و در زندگی بشری مطرح است الان موضوعیت پیدا می‌كند و همان خون ارزش پیدا می‌كند و قیمت پیدا می‌كند، چطور شد كه شما درباره‌ی موارد و احكام ثانویه و احكام ضروری قائل به اجازه و اباحیت استفاده‌ی از آن مورد حرام را می‌دهید؟! فرض كنید شخصی در حال موت است و از تشنگی دارد از بین می‌رود و فرض كنید آب متنجّسی در اینجا هست كه در شرایط عادی خوردن آب متنجّس حرام است، فرض كنید كه متنجّس شده حالا یك قطره خونی در آن افتاده و حرام است و اگر بخورد معاقب می‌شود و فرقی نمی‌كند، ولی در این شرایط نه تنها باید این آب را بخورد بلكه اگر این آب را نخورد باعث قتل خودش شده است و پدرش را خدا در روز قیامت درمی‌آورد، حالا هی به خدا بگوید من در اینجا از شرب آب متنجس بخاطر اینكه خودت احكام را بر ما نازل كردی من اجتناب كردم، خدا می‌گوید اگر من آن حكم را برای تو دادم، این حكم را هم دادم، تو او را می‌گیری این را نمی‌گیری چرا؟ چرا باید اینطور باشد؟ هر حكمی و هر فعلی و هر عملی در زندگی انسان بر اساس مكتب اسلام آن ارزش ویژه‌ی خاص خودش را در آن موقع دارد، این در یك زمان این ارزش را از دست می‌دهد، همین كه شما می‌خواهید این لیوان آب را بخورید یك مرتبه دوست شما پیدا می‌شود و می‌بینید در ساك و كیفش آب گذاشته، باید بگذارید زمین، تمام شد، قبل از اینكه به این مساله مبتلا بشود خوردن این آب حرام بود، الان خوردن این آب واجب است، پنج ثانیه بعد خوردن این آب دوباره می‌شود حرام، این مكتب، مكتب اسلام است تو برو حدیث مفصل بخوان كه از این قبیل هزاران هزاران مساله داریم‌

 كه بر اساس آن مساله باید انسان زندگی و اطوار و افعال خودش را قرار بدهد و روش بزرگان و عرفا و اهل توحید بر این مساله بوده یعنی انضباط دقیق و تنظیم دقیق و رعایت دقیق افراد در امور، افراد هركدام نسبت به خود در هر وهله‌ای و در هر جایی این مساله را باید رعایت كنند. مرحوم والد ما در مسائل مختلف نمی‌دانم گفتم یا نه ظاهرا گفتم خدمت رفقا اولا ایشان فردی بود كه اصلا فكراً فنی بوده و آن بجای خود، ولی بطور كلی در هر مساله‌ای و در هر نكته‌ای ایشان راهش و روشش آن انتخاب احسن و انتخاب اعلی بوده، در هر قضیه‌ای، به بهترین و به بالاترین و به دقیق‌ترین مورد ..، مثلا ما مریض می‌شدیم ایشان كه نمی‌گفتند هرچیزی بخوریم باید به بهترین دكتر داخلی مراجعه می‌كردیم، چشممان درد می‌كرد باید در چشم به بهترین مراجعه كنیم، باید فرض بكنید در اعصاب به بهترین مراجعه كنیم، این باید در همه چیز بود.

 یكی از اقوام ما، همشیره‌ی ما، احتیاج به اعصاب و كمر و عمل پیدا كرده بود، افراد متخصص زیادند و همه هم خوبند، ایشان گفته بود:" فقط باید شما به فلان كس مراجعه كنید و به غیر ایشان حق نداری مراجعه كنی" علیرغم آنكه افراد دیگر حتی از دوستان بودند، خیلی آمادگی داشتند و آشنایان و اینها كه این مساله انجام بشود .... چرا؟ برای اینكه این نظام كه نظام حق است، این نظام كه نظام توحید است، این نظام، كه نظام عرفان است، بر اساس همان كیفیت نزول فیض پروردگار و وجود در احسن تقویم و بهترین موقعیت قرار گرفته، در

 نظام خلقت‌ ذلِكَ بِأَنَّ اللَه هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللَه هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الحج، ٦٢ یا آیه‌ أَ وَ لَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللَه السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَكافِرُونَ‌ الروم، ٨ و آیات دیگر در این زمینه، در تمام اینها انسان را در مساله‌ی تكوین به بهترین وجه و به بهترین كیفیت نزول حقیقت وجود، دعوت می‌كند، پروردگار متعال حق است و فعل او حق است و تمام عالم بر اساس آن نظم و اداره‌ی دقیق و تدبیر متقن، قرار گرفته است، پس روی این جهت بهترین موقعیت تشریع، بهترین موقعیت تربیت، بهترین موقعیت تزكیه، بهترین موقعیت هدایت و ارشاد، و بهترین موقعیت راهنمایی، آن موقعیتی است كه مافوق نداشته باشد، رودست نداشته باشد، انسان در فكرش، در خطورش در صحبتش و در اطوارش باید این وضعیت و این نظام را در خودش نهادینه كند، در وجودش باید این نظام را به عنوان یك اصل اساسی بپذیرد، وقتی كه یك شخصی می‌خواهد یك چیزی را بنویسد و می‌خواهد كه بماند باید برود بهترین كاغذ را بگیرد و بهترین قلم را كه بتواند بنویسد انتخاب كند، اینكه حالا یك چیزی می‌نویسم می‌گذارم نمی‌شود، كسی كه می‌خواهد صحبت كند باید تمام جوانب مطالبی را كه می‌خواهد بگوید، آن جوانب را بررسی كند، آثار سوء و تبعات نامناسبی كه ممكن است بر اساس این مطلب پیش بیایید در نظر بگیرد و از آن طرف جهت سوء استفاده دیگران راه را ببندد و آن چه را كه مورد نظر پروردگار و حق است بدون ملاحظات شأنی و شخصیتی و اجتماعی باید بیان كند، این كاری است كه او باید انجام بدهد در بهترین نحو، هر شخصی در فن خودش، در اشتغال خودش، دیگر نیازی به باز كردن این مطلب نیست، این نظام اگر در ما جایگزین شد به جای نظام حدسیات، گمانیات، خیالیات ... چون اینطور خیال می‌كنم پس الان این كار را انجام می‌دهم، چون اینطور حدس می‌زنم پس این كار را انجام می‌دهم، چون الان گمان من بر این است پس بنابراین مطلب اینطور است،

 شما در بسیاری از نوشته‌ها می‌خوانید مثلا نویسنده می‌گوید: حدس من این است! غلط كردی حدست این است! تو كه حدست این است برای چه می‌نویسی؟ به یك مطلب برس و وقتی رسیدی و یقین كردی دیگر نگو حدس من این است بگو یقین من این است و می‌نویسم و می‌گویم، این كه شما می‌نویسی" خیال می‌كنم" تو بی‌خود كردی خیال می‌كنی و می‌نویسی! من هم خیلی خیال‌ها می‌كنم! همه‌ی افراد خیال می‌كنند، تو كه در كتاب می‌نویسی حدس من این است كه این آیه این معنا را دارد، تو غلط می‌كنی! از كجا این حدس را می‌زنی؟ درس خواندی؟ روایات را دیده‌ای؟ جبرئیل بر تو نازل شده است؟ یا با آن عقل پوك و مغز مساوی با حجر می‌آیی و به قضاوت درباره این مسائل می‌خواهی بپردازی؟ یك فرد مسلمان حق ندارد بگوید من خیال می‌كنم، حق ندارد بگوید گمان من بر این است، حق ندارد بگوید من حدس می‌زنم، حق ندارد بگوید اینطور به نظر می‌رسد، بلكه باید بگوید كه احتمال این داده می‌شود، آن مطلب راجح است ولی این احتمال در مقابل به این دلیل داده می‌شود.

 اما انسان بیاید بگوید گمان من بر این است، اینطور به نظر من می‌رسد، اینطور خیال می‌كنم و بعد یك اصلی را بر این اساس قرار بدهد، آن وقت چه خواهد شد؟ تو كه می‌گویی خیال من بر این است، دیگر نگو

 باید این كار را كرد، و این دیگر در مرتبه خیال می‌ماند و اشكال ندارد، ما مثل هزار تخیلی كه هست آنرا می‌گذاریم كنار اینها، تو كه می‌گویی نظر من بر این است، شش میلیارد جمعیت دنیا دارند نظر می‌دهند تو هم می‌شوی شش میلیارد و یكمی دیگر، تو كه می‌گویی تخیل من بر این است، این همه مردم دارند خیال می‌كنند شما هم همینطور مثل یكی از آنها، ولی این گمان من بر این اساس است آن وقت می‌گویی پس باید این كار را بكنی! آن وقت چی شد؟ قضیه چی می‌شود؟ این معلوم می‌شود این فرد مریض است، فردی كه مریض است می‌آید آن مطلب محكم را، آن مطلب متقن را، آن مطلب قابل قبول‌تر را، آن مطلب به واقع نزدیكتر را، چون با فكرش نمی‌سازد اینهایی كه عرض می‌كنم همه در مرتبه ریاضات است كه توضیحش را خواهم داد چون با فكرش نمی‌سازد كنار می‌گذارد و می‌رود سراغ یك مطلب ضعیف، یك مطلب غیرمعتبر، یك مطلب غیرصحیح، یك مطلب ناقص و یك مطلب واهی و آن را می‌گیرد و در كنار این مطلب قوی می‌نشاند و آن حكمی را كه باید به آن حكم برسد بر این مساله بار می‌كند، این جنون است، دیوانه، دیوانه چكار می‌كند؟ همین كار را می‌كند، آدم دیوانه، الان یك پزشك چكار می‌كند؟ كاری كه الان یك پزشك می‌كند چی است؟ این همه الان دوستان در اینجا هستند كه پزشك هستند چكار می‌كنند؟ آیا یك كدام از دوستانی كه در اینجا هستند بر آن مطالبی كه فرض كنید ده سال پیش خوانده‌اند توجه می‌كنند؟ امكان ندارد، هر روز باید نسبت به مطالب جدید، نسبت به كشفیات جدید، نسبت به مقالات جدید، نسبت به آنچه راكه به عنوان نه یقین به عنوان نزدیك‌تر به یقین، چون بالاخره این علوم تجربی همه در حال تغییر و تحولات است، مشخص است، از همه ظهورش بیشتر در همین‌جاست، ولی همین عقل بدون اینكه نیاز باشد پیغمبر به او بگوید، بدون اینكه شما نیاز داشته باشید از امام زمان (علیه السلام) برایتان دستور بیاید، بدون اینكه نیاز داشته باشید از امام صادق (علیه السلام) روایت بیاید، عقل شما می‌گوید من به آنچه را كه ده سال پیش در این دانشگاه خواندم نمی‌توانم اعتماد كنم، من به آنچه كه پانزده سال پیش یا سی سال پیش خواندم نمی‌توانم الان اعتماد كنم، باید بیاییم، ببینیم تكنیك جدید، تكنولوژی جدید، اطلاعات جدید پیشرفت جدید كه بر اساس تجربه و امتحان است این تكنیك امروز چه راهی در پیش پای من می‌گذارد،

 آن روشی را كه سابق با آن روش عمل و جراحی می‌كردم و امروز آن روش نسخ شده است و روش بهتر با ضایعه‌ی كمتر و وقت كمتر و تبعات كمتر الان مطرح است می‌توانم این روش را رها كنم و به آنچه را كه قبلا در چهل سال پیش در اینجا یا جای دیگر خواندم عمل كنم؟ اگر شخص این كار را بكند دیوانه است، صاف دیوانه! تمام شد، دیوانه است، نباید پیشش بروید، نباید به او مراجعه كنید، حالا اگر فردی بیاید و به همین مساله عمل كند ما به او چی می‌گوییم؟ امام زمان (علیه السلام) گفته این كار را بكن؟ پیغمبر گفته یا دستور داده؟ یا او نیاز به دستور ندارد، دستور نمی‌خواهد این كه اینجا هست (اشاره به سر) به جای گچ، این سلول‌ها به من می‌گوید كه شما باید الان این عمل را انجام بدهی، عقل من، عقل آدمی و عقل انسان به من‌

 می‌گوید كه شما باید این روش را در پیش بگیرید، فكر من می‌گوید كه باید این مساله را در پیش بگیرید من نیاز به دستور امام زمان (علیه السلام) ندارم، بله امام زمان (علیه السلام) فرموده و بالاترش را هم فرموده،

 پیغمبر فرموده و بالاترش را هم فرموده، پیغمبر برای قبر سعدبن‌معاذ كه كنده بودند، آن قبر را شروع كردند سفت‌كردن و نمی‌دانم چكار كردن و سنگ و لحد و اینها را چیدن، گفتند كه یا رسول اللَه شما كه گفتید قبر را مرمت نكنید! وقتی قبر خراب می‌شود كراهت دارد دوباره انسان آن قبر را بسازد وقتی در قبرستان سنگ قبر را می‌گذارد حالا چه سنگ بگذارد یا نگذارد بعد از یك مدتی باران می‌آید در اثر تغییر و تحولات محیط تغییر پیدا می‌كند كراهت دارد شما بروید دوباره بگویید این سنگ را عوض كنید، اگر شكسته ولش كنید، قبر تسطیح شده ولش كنید، آثارش را از دست داده ولش كنید، باید آن وضعیت قبرستان، آن وضعیت باید برای فردی كه وارد آن قبرستان می‌شود منبّه باشد، چكشی باشد كه بر مغزش فرود می‌آید، نه باغ و بوستان و كنار نهر آب و بقیه‌ی مطالب و اینها، باید مذِّكر باشد كه شخص وارد قبرستان می‌شود بداند كه فردا نوبت اوست، امروز این سر جنازه را گرفته و تشییع كرده، فردا می‌آیند سر جنازه‌ی همین را می‌گیرند و همین را می‌آورند همین‌جا، در همین‌جا دفن می‌كنند و همین كاری كه این می‌كند و فاتحه می‌خواند فردای برای این می‌كنند دو سه روز هم مجلسی و بلند می شوند می‌روند و به تقسیم غنائم می‌پردازند.

 اما ابتدای مطلب وقتی كه قبر درست می‌شود باید درست ساخته بشود، الان بدن در اینجا افتاده ولی الان اگر بخواهد روی بدن خراب بشود باید درست بشود در آن بحثی نیست، الان این بدن در اینجا قرار گرفته آیا چكار كنیم؟ آیا همین‌طوری خاك بریزیم و برود پی كارش؟ نه باید لحد درست كرد، آجر در كنارش گذاشت، رویش را پوشاند كه این بدن خاك رویش نریزد، باید به اصطلاح مسقف باشد، بعد آن وقت خاك را باید ریخت آمدند به رسول اكرم گفتند شما كه به ما می‌گویید این كار را نكنید پس چرا شما خودتان دارید این كار را می‌كنید؟ ببینید كلام پیغمبر را، این كلمات را باید نوشت و در همه جا باید نصب كرد در سازمان‌ها باید این را گذاشت به جای حرف من و امثال من باید كلام رسول خدا را نوشت و در هر سالنی، اداره‌ای، مجتمعی خانه‌ای، اتاقتان همه جا" رحم اللَه من صنع شیئاً فاتقنه"[[2]](#footnote-2) خدا فرموده است اگر یك كسی می‌خواهد كاری انجام بدهد، درست انجام بدهد،

 اگر ما به این عمل می‌كردیم اینقدر مصائب داشتیم؟ ها؟ اینقدر بیچارگی‌ها در دنیا بود؟ آن كسی كه می‌خواهد برود پشت آن میز بنشیند، شخصی بنشیند كه بتواند آن كار را انجام بدهد، كننده‌اش باشد، اگر این انجام می‌شد .... آن كسی كه دارد فتوا می‌دهد كسی باشد كه اهلیت فتوا داشته باشد، آن كسی كه دارد نسخه می‌نویسد برای مریض، كسی باشد كه نسبت به آن نسخه جزم داشته باشد، قطع داشته باشد، بصیر باشد، معلوماتش به روز باشد، چقدر آمار ضایعات كم می‌شد؟ چقدر مبالغ و هزینه‌ها همه‌ی اینها در جای خود مصرف می‌شد؟ و این همه مصائب نبود؟ هان؟ هر كسی، آن كسی كه می‌خواهد خانه‌ای بسازد، اگر معمار

 نیست و بنّا است نیاید به آن شخص بگوید من معمار هستم، بنّایی هستی برو بنّایی بكن، آجر را روی هم می‌گذاری سقف می‌زنی، چه می‌كنی، ولی دیگر نگو من معمار هستم، آن شخصی كه كارگر است نیاید بگوید من بنا هستم، و همین‌طور و همین‌طور ... این كلام رسول خدا را اگر ما بنویسیم و در اتاقمان بگذاریم در سالنمان بگذاریم، در اداره‌مان بگذاریم، در همه جا باید این كلام را بگذاریم" رحم اللَه من صنع شیئاً فاتقنه" هر كاری را كه می‌خواهی انجام بدهی درست انجام بده، مقاله می‌خواهی بنویس تا احتمال می‌دهی فرض كن این مقاله‌ات این نظریه را كه می‌خواهی منتشر بكنی، این ممكن است در یك نقطه‌ی دیگر دنیا آمده باشد راجع به این قضیه نظری داده باشد نگو ولش كن، نه، برو آن را هم ببین، برو آن را هم نگاه كن، حكمی كه می‌خواهی بكنی، اگر می‌بینی احتمال دارد فلان شخصی كه مورد نظر است فكرش مورد تایید است، كلامش مورد توجه است، احتمال داده باشی در این قضیه نظری داده باشد، برو از كتابخانه كتاب را بردار ببین بعد نظر را بده، همه چیز، در همه جا، این مساله ...

 و كسی هم كه نسبت به مساله اطلاع ندارد خودش را جلو نیاندازد كسی كه نسبت به مساله آن بصیرت كافی ندارد خودش را جلو نیاندازد كسی كه نسبت به مطلب، تمام جوانب مساله را بررسی نكرده، دلیلی ندارد كه انسان بیاید انجام بدهد، این چیست؟ این قانون اسلام است این را می گویند ریاضت، ریاضت یعنی این، ریاضت یعنی" رحمه اللَه من صنع شیئاً فاتقنه" كاری را كه می‌خواهی انجام بدهی آن كار را درست انجام بده‌

 وقتی می‌آیند به شما می‌گویند كه فلان كس فلان خلاف را كرده، یك دفعه گوشی تلفن را برندار هر فحشی داری نثارش كنی! شاید این شخص اشتباه كرده، شاید اشتباه شنیده، شاید عوضی به او گفتند،" رحمه اللَه من صنع شیئاً فاتقنه" و این كه می‌گویم بنویسیم برای این است، تا یك همچنین حرفی می‌زند، پیغمبر این را فرمود، تا این را گفت یك دفعه گوشی را می‌گذاری زمین، یك مقدار می‌روی توی فكر، بروم تحقیق كنم، شاید این اشتباه كرده، ای بابا این كجا و آن كجا، اصلا صدوهشتاد درجه، مساله به این كیفیت است صدوهشتاد درجه، مطلب این است، این كه من دارم خدمتتان عرض می‌كنم این نتیجه‌ی سالها تجربه‌ای است كه من در خدمت بزرگان در ارتباط با صدها نفر از شاگردان اینها داشتم.

 یك قضیه‌ای اتفاق افتاده بود، بازش نمی‌كنم فقط به عنوان نتیجه عرض می‌كنم، یك قضیه‌ای اتفاق افتاده بود و در آن قضیه، مساله خیلی بالا كشیده شده بود بین افراد در زمان مرحوم آقا، و این به او بگو و او به این بگو ما هرچی به این مساله فكر كردیم دیدیم نباید اینطور باشد، این مطلب نباید اینطور باشد، خصوصیات مرحوم آقا را ما می‌دانستیم، به اخلاقشان ما اطلاع داشتیم، به كلماتشان اطلاع داشتیم، این نمی‌آید، این نمی‌خورد، این مساله نمی‌خورد ولی همه جا پخش است و همه جا دارد گفته می‌شود، ما رفتیم راجع به این قضیه تحقیق كردیم آن وقت این یك مطلبی بود، كه فقط یك مساله‌ی عادی نبود آبروی افراد در اینجا مطرح‌

 بود مسائل خانوادگی در اینجا مطرح بود ارتباطات در اینجا مطرح بود اینطور نبود كه فقط یك مساله‌ی عادی باشد كه انسان از كنارش بگذرد ما رفتیم راجع به این قضیه تحقیق كردیم، هی این خط را گرفتیم تا رسیدیم به آن منبعش و منشأش كه آن از طرف مرحوم آقا بلاواسطه قضیه را نقل كرده بود، رسیدیم به آن واسطه، گفتم این قضیه چی است؟ این مطلبی كه شما می‌گویید چی است؟ گفت بله این مساله اینطور بوده و فلان بوده و ایشان راجع به این قضیه به اصطلاح من بعد از اینكه این حرف را زدم ایشان خندیدند و تایید كردند كه این مساله درست است! گفتم: تا اینجایش ما به این مساله رسیدیم، آیا خندیدند یا بعد از خنده هم كلامی را گفتند؟ یك فكری كرد و گفت: نه، گفتم: حتی یك كلمه هم حرف نزدند؟ گفت: نه، گفتم: پس فهمیدم قضیه چی است، یك خنده ایشان انجام دادند، یك حرفی گفته شده، یك خنده‌ای هم در روی این مساله آمده، این خنده به عنوان تایید این مطلب تلقی شده و بعد همه جا پخش شده كه بله آقا نظرشان نسبت به این قضیه این است و همه هم دارند می‌گویند، من رفتم خدمت مرحوم آقا و گفتم آقا یك همچنین قضیه‌ای است و خلاصه صحبت در این است كه شما تایید كردید گفتند: من تایید كردم؟ كی تایید كردم؟ گفتم: یك همچنین صحبتی شده و برای شما نقل شده و بعد هم شما خندید و .. گفتند من به حرف این شخص خندیدم نه اینكه خنده حكایت از تایید باشد، من به این حرف پوچ، البته ایشان پوچ نگفتند ولی پوچ بود من به حرف این خندیدم و مطلب دیگری را نگفتم، ایشان صلاح نمی‌دانند كه مساله‌ای را مطرح كنند، شما ببینید ما یك دفعه در تخیل تا كجا می‌رویم! آن ولی خدا اصلا دارد به این حرف می‌خندد، این می‌گوید تایید كرده، صدوهشتاد درجه این قضیه برعكس می‌شود، رفتیم گفتیم بابا نكنید این كارها را نكنید ما رفتیم ته‌اش را درآوردیم و رفتیم دیدیم مساله چی است و به كجا ارتباط دارد، یعنی یك تخیل، یك جریان به وجود آورد، یك تخیل،

 كجا شد آن روایات و آن احادیث كه‌ وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا الإسراء، ٣٦ جایی كه علم نداری پا مگذار، جایی كه یقین نداری حركت نكن، كجا شد؟ این كه آیه قرآن است، این هم كلام پیغمبر است، هان؟ این یك قضیه و قس علیه فعلله و تفعلله همین‌طور در هر مطلبی و در هر قضیه‌ای انسان باید این را مرام خودش قرار بدهد، این می‌شود ریاضت،

 این كه می‌گویند ریاضت، این یك اصطلاح و كار من‌درآوردی عرفا و صوفیه است و در شرع نسبت به این مساله ما اثری و مطلبی نداریم این مطلب از جمله چرندیات محض است كه اصلا نباید به این امر توجه كرد، ریاضت در اصطلاح اهل معرفت و در اصطلاح اهل معنا و در اصطلاح عرفان و اهل توحید یعنی قدم گذاشتن در هر جایی كه انسان نسبت به رضای پروردگار در آنجا اطمینان دارد، این معنا، معنای ریاضت شد، حالا بر این اساس تمام احكام شرع و تمام برنامه‌های اخلاقی و سلوكی و تربیتی كه از ناحیه‌ی شرع توسط رسول خدا و معصومین علیهم‌السلام بدست ما رسیده است تمام آنها می‌شود ریاضت.

 پس مسلمان یعنی كسی كه اهل ریاضت است، شیعه‌ی امیرالمؤمنین كی است؟ آن كسی كه اهل ریاضت است، كی دنبال ائمه می‌رود؟ آن كسی كه اهل ریاضت است، كی از مكتب امام علیه السلام تخطی می‌كند؟ آن‌

 كه نمی‌خواهد اهل ریاضت باشد، آن كه می‌خواهد سلیقه‌ی خود را بر اراده و اختیار امام علیه‌السلام ترجیح بدهد، پس او اهل ریاضت نیست، آن كسی كه می‌خواهد فكر خود را به منصه ظهور برساند و بدون توجه به رسیدن به عمق مساله، می‌خواهد قدمی بردارد! آن كیست؟ آن فردی است كه راهش خلاف است وقتی كه راهش خلاف است پس اهل ریاضت نیست، اهل عمل به دستور نیست، ریاضت در اصطلاح اهل توحید یعنی قدم گذاشتن در هرجایی كه انسان نسبت به رضای خدا در آنجا مطمئن باشد،

 پس بنابراین وقتی مرحوم آقا می‌فرمایند من وقتی در نجف بودم با یكی از بزرگان علماء نجف در این مساله صحبت می‌كردم و بحث می‌كردیم كه انسان باید تمام امور خود را بر اساس رضای الهی و مصلحت الهی و اختیار و اراده‌ی الهی قرار بدهد و او می‌گفت نخیر! باید در بعضی از اوقات انسان اعمال خود را بر مصالح اجتماعی و شخصی مترتب كند، این شیعه‌ی امیرالمؤمنین است و او شیعه‌ی عمربن‌خطاب است! چرا؟ چون این می‌گوید باید هرجایی را رفت كه امام علیه‌السلام گفته باشد، هر قدمی را برداشت كه در آنجا ...، ما یقین نداریم عیب ندارد، خدا هم از ما یقین نخواسته، حداقل نزدیك به یقین را كه خواسته، در آنجایی كه یقین داریم، امر صریح داریم، امام علیه‌السلام كنار ماست: این كار را بكن، تمام شد، فضولی موقوف، در آن مسائلی كه یقین نداریم خدا در اینجا (اشاره به سر) آهك نگذاشته است، خدا در اینجا سیمان و مس قرار نداده است، در اینجا سلول‌های عصبی قرار گرفته، خیال نكن كه در مغزت گچ است، اینها را به كار بینداز خدا هم كمكت می‌كند، آن چه را كه مورد نظر الهی است، تو دل خودت را با خدا صاف كن خودت را گول نزن خودت را فریب نده، بخاطر دق‌ودلی‌های كه از بعضی ها داری حق را كنار نگذار، بخاطر خلاف‌هایی كه از بعضی‌هایی می‌بینی و هست پایت را روی واقعیت نگذار، بخاطر آنچه را كه می‌بینی كه مخالف است امام را از مرتبه‌ی امامت ساقط نكن، امام علیه‌السلام امام است چه من خلاف كنم او امام است چه من عملم صحیح باشد او امام است، او را نباید از موقعیت پایین كشید، بخاطر خلافی كه من دارم انجام می‌دهم، موقعیت رسول خدا را نباید زیر سوال برد، بخاطر بعضی از مطالبی كه در این طرف و آن طرف دیده می‌شود، مقام معصوم را نباید تحت‌الشعاع مسائلی كه به نظر خلاف می‌رسد قرار داد، معصوم علیه‌السلام معصوم است تا خدا خدائی می‌كند، معصوم علیه‌السلام در طهارت مطلقه است تا خدا خدائی می‌كند، ولی من معصوم نیستم! من در طهارت نیستم! من به مقام طهارت نرسیده‌ام! من نمی‌توانم خود را به جای معصوم قلمداد كنم! آبروی خودم را می‌برم! نمی‌توانم،

 پس بنابراین در متابعت از مكتب حق و متابعت از مكتب اسلام و متابعت از مكتب تشیع، ملاك حق است و بس، تمام شد، ملاك رضایت الهی است و بس، ملاك و مناط مسائل شخصی و خودی نیست، این خودی است آن غیرخودی!، ملاك فقط اطاعت و دیدن و متابعت از آن واقعیت است، آن را ما انجام بدهیم خدا هم ما را كمك می‌كند، در آن راه باشیم خدا كمك می‌كند، در آن مقام باشیم خدا تایید می‌كند، ول‌

 نمی‌كند، اما اگر تو نباشی خدا هم می‌گوید: پس من هم كمكت می‌كنم اما این طرفی! پس من برای چی شیطان را خلق كردم؟ كه بیاید كمكت كند! نمی‌خواهی آن راه را بروی نرو عزیزم این راه را به تو نشان می‌دهم، افرادش هم برایت می‌فرستم كه خودت نمی‌بینی، می‌بینی این فكر الان آمد در ذهنت، بدبخت! خبر نداری، بیچاره! خبر نداری، از كجا آمد؟ می‌روی می‌بینی یك راه دیگر برایت باز شد، به‌به عجب! یك گناه دیگر برای تو آماده شد، بسترش آماده شد، شرایطش آماده شد! خدا این شرایط را آماده كرده؟ نه آقاجان! ما داریم، هردوجورش را داریم، جبرائیل را داریم، ملائكه‌اش را داریم، نفوس روحانی‌اش را داریم، نفوس مجرد و نورانی‌اش را داریم، شیطان هم داریم، ابالسه داریم، جنود شیطان داریم، پس اینها را كه بی‌خود خلق نكردیم، اینها را برای تو خلق كردیم، كه بیایند كمكت كنند، نمی‌خواهی كمك؟ می‌خواهی تنهایی انجام بدهی؟ همه‌ی اینها را ما درست كردیم‌ كُلًّا نُمِدُّ الإسراء، ٢٠، خدا خودش تصریح كرده این آیه هم از آیه‌هایی است كه باید بنویسیم، همه‌ی قرآن را باید بنویسیم و همه‌ی روایات ائمه را باید بنویسیم، واقعا همینطور است یك روایت شما از ائمه به من سراغ بدهید كه قابل نوشتن نباشد، یك روایت، من ده تا كتاب می‌نویسم به اندازه‌ی یك جو قیمت ندارد چرا؟ چون من كه امام نیستم، كلام امام علیه‌السلام كلام است، سخن معصوم علیه‌السلام آخرین سخن است و بس. و هردوی اینها (قرآن و قول معصوم) از ناحیه‌ی الهی است آن به یك قسم و كلام امام علیه‌السلام به قسم دیگر.

 این نهج‌البلاغه را بردارید نگاه كنید واقعا می‌شود در این نهج‌البلاغه انسان فكر بكند و تكان نخورد و زیرورو نشود؟ آن كلمات قصارش، آن مطالب آخرش، همه‌اش دیگر، توحیدی و اجتماعی و اخلاقی همه‌ی اینها كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ وَ ما كانَ عَطاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً الإسراء، ٢٠ یا آیه قبلی‌ مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً الإسراء، ١٨ وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعى‌ لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً الإسراء، ١٩ این آیات را آدم می‌خواند به قول مرحوم آقا بندبند تن انسان به لرزش می‌افتد، خدا می‌گوید خیال نكن ما فقط توفیق رفتن به بهشت و سعادت و رضا را به تو دادیم، آن طرف بیفتی، چهارنعله دنبالت می‌دویم، آن طرف بخواهی بیفتی چنان سُرِت می‌دهیم با دویست كیلومتر سُر بخوری! هردویش است، كسی كه این دنیا را بخواهد من كان یرید العاجله، عاجل یعنی همین دنیا از عجله می‌آید همین الان، كسی كه این دنیا را بخواهد عجلنا له ما برایش تهیه می‌كنیم ولی نه اینكه بخواهد زمین و زمان را به هم بریزد، بله بنده می‌خواهم الان تمام كره‌ی زمین در اختیار بنده باشد و بنده حاكم و سلطان اقیانوسیه و امریكا و استرالیا و به اینجا هم كه شد اكتفا نمی‌كنم می‌خواهم ماه را هم بگیرم خورشید و سیارات و افلاك و همه را بگیریم حد یقف كه ندارد، می‌خواهم همه جا را بگیرم، نه این خبرها نیست یك حدی برایت گذاشتیم تا بخواهی از این حد تجاوز كنی یك عزرائیل داریم اینجا، پشت اتاق ایستاده، فرض بكنید افرادی داریم در آنجا، تو می‌خواهی فرض بكن بروی فلان جا را بگیری؟ نه آقاجان! خیلی مانده بروی بگیری، قضیه هم اینطور نیست، نه! ولی در آن حدی كه می‌خواهی جلویت می‌بریم اما نه اینكه بخواهی به همه‌ی آنچه كه بخواهی برسی، بالاخره دنیا هم‌

 نظام دارد ما كه نظام زمین را دست تو نگذاشتیم، كه هر چه صبح بلندشدی نوشتی همان را ملائكه اجرا كنند، نخیر، این خبرها نیست، هر چیزی در این دنیا حساب دارد، كتاب دارد، در محدوده‌ی گرفتاری‌های خودت كه باید به آن حدی برسی كه در ضلالت و گمراهی مُهر به تو زده بشود كمكت می‌كنیم، ولی نه اینكه بخواهی همه جا را خراب كنی! عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ برای هر كسی كه بخواهیم این كار را انجام می‌دهیم ولی هركسی را هم كه نخواستیم، نه، بعدش چی؟ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ‌ بعدش معلوم است كسی كه بخواهد به میل خودش و سلیقه‌ی خودش و اختیار خودش و هوس خودش بخواهد در این دنیا بگذارند یك فردایی هم هست این مال اینها،

 آن طرف‌ وَ مَنْ أَرادَ الْآخِرَةَ وَ سَعى‌ لَها سَعْيَها وَ هُوَ مُؤْمِنٌ‌ و كسی كه آخرت را بخواهد، كسی كه بخواهد رضای ما را بدست آورد، كسی كه بخواهد در ریاضت قدم بردارد، كسی كه بخواهد شیعه‌ی امیرالمؤمنین باشد، كسی كه بخواهد مطیع امام زمانش باشد، این شخص و سعی‌اش را هم انجام بدهد و كارش را هم انجام بدهد فَأُولئِكَ كانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً ما سعی اینها را بی‌حساب نمی‌گذاریم بی‌جواب نمی‌گذاریم بعد چی؟ كلا نمد، هم ما اینها را راه می‌اندازیم هم اینها را راه می‌اندازیم، اینها را راه می‌اندازیم كی‌ها را برایشان می‌فرستیم؟ جبرایئل و میكائیل را می‌فرستیم ملائكه در تحت فرمانشان را می‌فرستیم، بروید كمكش كنید تا این فكر خراب می‌خواهد بیاید فكرش را برگردانید، این راه را در سرش بیاندازید، این فكر را در قلبش بیندازید، این خطور را برایش بیندازید، تا نشستند دارند با او حرف می‌زنند كه فكرش را برگردانند، یك دفعه یكی از آن وسط می‌آید او را خراب می‌كند، آن كسی كه از آن وسط آمده از آنجا آمده، وقتی كه از آنجا می‌رود بیرون یك دفعه حالا این حرفهایی كه این چند نفر زدند درست بود؟ نه، درست نبود، كی انجام داد؟ جبرائیل را فرستادیم شما فكر می‌كنید جبرئیل فقط به پیغمبر و پیغمبران نازل می‌شد؟ نخیر، جبرائیل بر تك‌تك افرادی كه بخواهند در راه خدا بروند خودش نازل می‌شود، جبرائیل را می‌فرستیم جبرائیل ملك چیست؟ ملك علم است، می‌فرستیم آن راه صحیح را نشان بدهد، آن وسوسه‌ای كه دیگران انجام دادند، وسوسه را قطع كند، بطلان آن وسوسه و افكار و آن شایعات و آن هوس‌ها و آن نفسانیات را كه عده‌ای بسیاری الی ماشاءاللَه در آن گرفتار هستند، آنها را با آن تیغ برنده‌ی حق و برهان قاطع همه را به كنار بزند، فكرش را سالم می‌كنیم، نیتش را نیت خالص می‌كنیم، چرا؟ چون گفته من می‌خواهم در راه علی بروم، گفته من می‌خواهم شیعه‌ی علی باشم، امیرالمؤمنین تمام شد؟، امیرالمؤمنین هزاروچهارصد سال پیش بود؟، امیرالمؤمنین همین الان است، همین الان است با تك‌تك افرادی كه در این حالند، با تك‌تك افراد، دیگر این كه گفتم، آخر مطلب را گفتم امروز با تك‌تك افرادی كه در این مرام قدم برمی‌دارند او معیت دارد و جدا نمی‌شود، این دوتا انگشت من از هم جدا شد ولی او چی؟ جدا نمی‌شود، كی جدا می‌شود؟ وقتی كه انسان بیاید و بخواهد از این طرف برود، هشدار اول را می‌دهند، هشدار

 دوم را می‌دهند، آی مواظب باش! آی دیدی دیروز این كار را كردی؟! دیدی دو یا سه ماه پیش این قضیه اتفاق افتاد؟! بهت گفتیم! بهت رساندیم! مطلب را بهت گفتیم!

 ولی اگر: حالا ولش كن، حالا ببینیم، هی رد می‌كنیم، بلدیم رد كنیم، رد می‌كنی، رد می‌كنی، یك دفعه امیرالمومنین خداحافظ شما، من می‌روم كی می‌آید؟ حضرت عمر می‌آید به جای امیرالمؤمنین، یا علی باشد یا عمر نفر سومی وجود ندارد. او هم كه بحمداللَه تا بخواهیم جنودش، اوه الی ماشاءاللَه شیطان یكی از جنودش است، شیطان و جنودش و لشگریانش و فلان و همه‌ی اینها را برمی‌دارد می‌آید به كمك ما بفرما آقاجان، حالا كه دست از علی برداشتی حالا من می‌آیم راهت را باز می‌كنم! موانع را از جلوی پایت برمی‌داری! اگر تو بخواهی یك قدم برمی‌دارم، ده تا قدم دیگر من كمكت می‌كنم، افرادی كه به دردت می‌خورند آنها را جلوی پایت قرار می‌دهم، آن مجالسی كه تو را به همان سمت و سو می‌كشانند من آن مجالس را نشانی‌هایش را بهت می‌دهم، آن افرادی كه می‌توانند تو را در این مسیر جلو ببرند و ارائه بدهند و طرح بدهند، محبت تو را در دل آن افراد قرار می‌دهم، خیلی عجیب است یك دفعه می‌بینی یكی آمد خیلی اظهار محبت كرد این از كجا آمده؟ ... وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى‌ أَوْلِيائِهِمْ‌ الأنعام، ١٢١ با همدیگر ارتباط دارند محبت تو را در دل آنها و محبت آنها را در دل تو قرار می‌دهم، لذا كم‌كم می‌بینی محبت اولیاء خدا از دلت سست شده، كم‌رنگ شده، كم‌رنگ شده محبت دوستان خدا در دلت یك مقدار كم‌رنگ شده، آن قاطعیتی كه در نفس بود نسبت به راه، می‌بینی آن قاطعیت وجود ندارد، آن صلابتی كه داشتیم نسبت به آن راه، صلابت می‌بینیم كم‌رنگ شده، تصمیماتی كه می‌گیریم تصمیمات دیگر عوض شده، فكر عوض شده و هی می‌رود جلو، می‌رود، جلو، و یك مرتبه دیگر سر از كجا درمی‌آورد؟ خدا می‌داند سر از كجا دیگر درمی‌آورد! این را فقط خدا می‌داند.

 ولی امیرالمؤمنین می‌گوید بیا از همان اول تا یك وسوسه‌ای آمد ببندش قطع كن، این قطع كردن یعنی ریاضت، این می‌شود ریاضت، پس ریاضت فقط رفتن و در كوه و غار زندگی كردن نیست، ریاضت فقط سنگ در دهان گذاشتن و صحبت نكردن نیست، ریاضت چند ماه را پشت سر هم روزه گرفتن نیست، ریاضت دوری جستن از عیال و اینها نیست، ریاضت ترك دنیا كردن نیست، ریاضت به اعمال شاقه پرداختن نیست، اینها ریاضت نیست، ریاضت آن است كه انسان و سالك آنچه را كه در هر موقعی و در هر موقفی خدا برای او قرار داده است، همان را انجام بدهد، برود آن را انجام بدهد، برود آن را عمل كند، این معنا معنای ریاضت است، در یك جا می‌بینند جمعیت ایستاده، افراد زیادی هستند آقا شما بفرمائید نماز میت بخوانید، می‌بیند هان! نماز میت است و الان هم دارند فیلم می‌گیرند و از این عكاسها هم این طرف و آن طرف به جای نماز خواندن ایستادند دارند عكس می‌گیرند و لابد فضیلتش از خود نماز هم بیشتر است عرض كنم حضورتان، دارند عكس می‌گیرند و بعد هم عكس را همه‌ی مردم می‌بینند، همه‌ی دنیا می‌بینند و این حرفها، ریاضت چیست؟ اینست كه بلند شوی بروی آخر صف، این همه هستند بقیه بخوانند، حالا این سخت است؟ كوه كندن دارد؟ این دیگر چندماه روزه گرفتن دارد؟ این نمی‌دانم سر در چاه كردن و ذكر یونسیه گفتن دارد؟ كه حالا بعضی‌

 از افراد نادان نسبت می‌دهند به خیلی‌ها! یا نه! خیلی راحت بلند شو برو عقب بایست بگو من حالم مساعد نیست تمام شد، زورت كه نمی‌كنند! حالا بعضی‌ها نخیر آقا، حضرت آقا باید بیایند، فلان، صلوات بفرست، بگو آقا اینها به كتِ ما نمی‌رود خداحافظ ما رفتیم، این می‌شود چی؟ ریاضت، اگر اینجا سست آمدی اگر اینجا باختی، اگر جوّ گرفتت، اگر این مطالب ...، آقاآقا این آقاآقاها پدر آدم را درمی‌آورد، بابایی از آدم درمی‌آورد كه شیطان هم درنمی‌آورد! اینها، اگر اینطور شد قضیه را باختی، تمام شد، در این امتحان نمره نیاوردی، این امتحان نشد، در مسائل مختلف، در قضایای مختلف، در احكام، در هر جا كه ما حركتی كردیم و بین خود و بین خدا خلوت كردیم و اغیار را كنار گذاشتیم موانع را كنار گذاشتیم، سنجیدیم و به داد و بیداد نگاه نكردیم، به مسائل نگاه نكردیم، در مسائل زندگی همین كار را كردیم، اینهایی كه آمدند و دارند این همه كتاب می‌نویسند در دانشگاه‌ها و این طرف و آن طرف حتی در حوزه‌ها دارند می‌نویسند كه انسان مختار است، آزادی دارد هركاری به نظرش می آید باید بكند، آن دین هزاروچهارصدسال پیش است، می‌دانی همه‌ی اینها برای چی است؟ بخاطر این است كه اینها می‌خواهند این مسئولیت را از دوش خود بردارند، آنچه كه دلم می‌خواهد، آنچه كه خوشم می‌آید، این چی است؟ این غیر ریاضت است، ریاضت چیست؟ ریاضت آنست كه انسان ببیند آنچه كه حق است آن را عمل بكند، تمام اینها بخاطر این است كه آن حالت انقیاد و اطاعت را نسبت به پروردگار، انسان از خودش سلب كند، خدا گفته می‌خواهی ازدواج كنی باید بروی ازدواج كنی، غریزه خدا در تو قرار داده، سنت قرار داده شده، من تو را می‌توانستم مخلوقی كنم مثل این ستون، این ستون ازدواج می‌كند؟ شما به ستون بگویید ازدواج كن!، بیایید نشان بدهید، ستون كه ازدواج نمی‌كند، سنگ كه ازدواج نمی‌كند، من برای تو ازدواج را قرار دادم، من برای تو نكاح را قرار دادم، من این سنت را قرار دادم، بسیار خب باید رفت و ازدواج كرد، به این سنت باید عمل كرد، حالا اگر یكی بلند شود بگوید نخیر! بنده در شأنم نیست الان ازدواج كنم، یك وقتی این حرفها در كله‌ی ما هم بود گفتیم ما باید درس بخوانیم باید برویم ... ازدواج چیست؟ بعد دیدیم اتفاقا چیز خوبی است، خب نمی‌فهمیدیم، آدم جاهل همین است می‌آید خوبی را از خودش برمی‌دارد، نه! من به خودم می‌گفتم من بیایم ازدواج كنم، ازدواج مال افرادی عادی است، من تا درسم به آنجا نرسد و ... از این تخیلات، پدر ما، ما را آورد گفت این بازیها را بگذار كنار، هرچیزی یك وقتی دارد، هر چیزی یك حسابی دارد، آنجا دیدم كه این مدت كه برخلاف دستور پدرم دو سالی كه بود ایشان به من می‌گفتند و من پشت گوش می‌انداختم این دو سالی كه برخلاف دستور پدرم بوده نفس بوده، نفس، نفس است، اینطوری نیست كه حتما در ازدواج كردن مساله‌ی نفس بیاید جلو، نه، در ازدواج نكردن هم هست، هردویش است، وقتی كه قرار باشد مساله مساله‌ی نفس باشد آن هم می‌شود. نفس، هان! مثلا یك كاری است كه فرض بكنید نه، در شأن حالا هر كسی این قضیه و این نباید مثلا قرار بگیرد ...

 دیدیم این دوسال ما در نفس بودیم، شوخی نداریم، راحت می‌گوییم، حالا بیاید این طرف، حالا

 می‌گویند بیا ازدواج بكن، وقتی ازدواج می‌كنی درست، صحیح، بر مبنای شرع بر مبنای رضای الهی وقتی یك مورد مورد مناسبی نیست، چرا می‌خواهی بخاطر ظواهر و این طرف و آن طرفش باهاش ازدواج كنی چرا؟ وقتی می‌بینی این وصله‌ی ناجوری است چرا می‌خواهی به این كار تن در بدهی، وقتی كه می‌بینی خدا گفته ایمان را در نظر بگیر، تقوا را در نظر بگیر، عقل را در نظر بگیر، سنخیت را در نظر بگیرید چرا می‌خواهی بخاطر موقعیت، شهرت، پدر، پول و شوؤنات دیگر ... این می‌شود چی؟ این می شود خلاف ریاضت، هم آنجا خلاف ریاضت بود و هم اینجا، نه! باید رفت و ازدواج كرد حالا اینطور، حالا می‌آیند می‌گویند نه! این اختیار است و هر كسی می‌خواهد ازدواج بكند، می‌خواهد نكند می‌خواهد برود كار خلاف انجام بدهد، برود انجام بدهد، آن كسی كه می‌آید و این ایده را مطرح می‌كند آن برای چی این كار را می‌كند؟ برای این كه از زیر بار ریاضت خود را خارج بكند، آزاد باشد، هرچه نفس می‌گوید آن را بپذیرد، هرچه میل می‌گوید آن را بپذیرد، بخاطر این، آن وقت می‌گویید، امروزه كه این حرفها نیست همه‌ی این مزخرفات و چرندیات مال چی است؟ برای این است كه آقاجان ما می‌خواهیم راحت باشیم، صاف بگو، چرا در لفافه می‌گویی؟ آن حقیقت مطلب كه در دلتان هست بیایید بگوید، همه‌ی اینها بخاطر این است كه خود را از تحت انقیاد و عبودیت می‌خواهیم دربیاوریم؟ چون اگر بگوییم ما عبدیم گیر می‌كنیم، نرو، نیا، بنشین، بلند شو، برای اینكه خودمان را خارج كنیم می‌گوییم الان زمان، دیگر آن زمان نیست، عقلمان می‌رسد فهمان دیگر به خودمان می‌رسد، مصالح را خودمان تشخیص می‌دهیم، به‌به بیا ببین چه تشخیصی! خودمان تشخیص می‌دهیم، مطالب را خودمان دیگر می‌فهمیم، صد رحمت به آن عقل‌هایی كه زمان پیغمبر بودند، صد رحمت! كه این كثافت‌كاری‌ها، این فجایع، این آدم‌كشی‌ها، این جنایاتی كه الان می‌بینیم و در همه‌ی افراد و چه اخلاقی و چه غیراخلاقی می‌بینیم كجا در آن موقع بود؟ كجا در آن موقع این حرفها بود؟ كجا در آن موقع این وحشی‌گری‌ها بود؟ كجا در آن موقع این قساوت‌ها بود؟ كجا در آن موقع این بی‌ناموسی‌ها بود؟ كجا در آن موقع این فسادهای اخلاقی بود؟ كه یك عده انسان یعنی حیوان ناطق، چند هزار نفر لخت مادرزاد در خیابان‌ها تظاهرات كنند! كجا بوده؟ این آن عقل است؟ آن عقل این است؟ و بقیه‌ی مسائل، حالا ما رسیدیم به جایی كه تشخیص می‌دهیم! نیاز به پوشیدن شلوار نداریم! تشخیص می‌دهیم دیگر، نیاز نداریم، آن نیاز مال هزاروچهارصدسال پیش بود، الان زمانه اقتضا می‌كند كه هرچه را خدا داده در معرض خدمت دیگران قرار بدهیم! این عقل ما، این عقل امروز ما، این شكوفا شده و برای ما دین درست می‌كند، حالا فهمیدید؟ این دین از آن عقل است این دین مال همان است، برای ما حكم شرعی درست می‌كند، برای ما دین درست می‌كند، برای ما اخلاق درست می‌كند، تزكیه و تربیت درست می‌كند، این عقل برای ما این را درست می‌كند، به‌به این دیگر آخر قضیه است من خیال نمی‌كنم دیگر بعد از این هم مطلبی باشد.

 پس بنابراین ریاضت یعنی بدنبال حكم الهی رفتن و این حكم الهی در مراتب مختلف تفاوت می‌كند دیگر در اواخر صحبت مطلب را جمع می‌كنم و مجمل می‌گویم كه دیگر صحبت جمع بشود الحمدلله رفقا

 دیگر خودشان وارد هستند این احكام الهی در هر زمانی بسته به موقعیت خود آن فرد، یك تكلیفی برای او می‌آورد، اگر مرتبه‌ی اطلاعاتش اینقدر است، اینقدر تكلیف می‌آورد، اینقدر است، اینقدر تكلیف می‌آورد، بالاتر، بالاتر، هرچه كه بخواهد برود بالاتر، چه اینكه در هر سنی خصوصیات انسان و نفسانیات انسان مختلف است، یك بچه‌ی پنج‌ساله اگر شما یك انگشتر چندمیلیاردی برلیان در دستش بكنید و در قبال، یك ماشین كوكی پانصدتا یك تومانی به او بدهید در مقام انفاق، كدام را انفاق می‌كند؟ انگشتر را انفاق می‌كند و ماشین را برای خودش نگه می‌دارد، می‌گویید این ماشین پانصدتا یك تومانی است! می‌گوید این چی است كه شما بزرگترها آمدید و می‌گویید؟ آدم خُل انگشتر چهارمیلیونی دستش می‌كند! ماشین خوب است كوكش می‌كنی راه می‌افتد ببین چه صدایی می‌دهد! این اینقدر، می‌آید بالا می‌آید بالا! كم‌كم می‌شود ده سال كم‌كم می شود پانزده سال، نفسانیات تغییر می‌كند تا به جایی می‌رسد كه دیگر مسائل طبیعی یعنی لذت‌هایی كه در زمان جوانی و در زمان شباب آن لذت‌ها برای او مانع بود، آن لذت‌ها برای او دام و شبكه بود، دیگر آن لذت‌ها موضوعیت ندارد، صد تا زن بیاورند جلویش قرار بدهند، دیگر برایش فرق نمی‌كند چرا؟ چون اصلا از حیز انتفاع افتاده بدبخت، كاری دیگر نمی‌تواند انجام بدهد، وضعیتش و موقعیتش الان اینطور است، آن موقع مسائل دیگری مطرح است خدا به داد آن جا برسد، خدا به داد آن جاهایی برسد كه اگر دنیا عوض بشود انسان فكرش را نمی‌خواهد عوض كند، دنیا زیرورو بشود فكرش نباید زمین بیفتد، دنیا تخریب بشود و تسطیح بشود من از اینجا نباید پایین بیایم، آنجا را باید بپایید آن وضعیت را باید در نظر داشته باشید. در هرجایی قضیه این است هرجا انسان بالاتر برود مساله دقیق‌تر می‌شود، هر چه اطلاعش بیشتر باشد، حكم دقیق‌تر می‌شود و ریاضت چه می‌شود؟ دقیق‌تر می‌شود.

 یك مثالی برایتان بزنم فرض كنید الان یك هواپیمایی می‌خواهد حركت كند برود جایی، می‌خواهد در یك منطقه‌ای در یك قاره‌ای، در یك فرودگاه خاصی می‌خواهد بنشیند از الان كه نمی‌تواند آن خط باند را كه نمی‌تواند تشخیص بدهد، الان كه بلند می‌شود اتّجاهش باید متوجه قاره باشد حتی شهر هم نه، وقتی كه می‌رود و به آن قاره نزدیك می‌شود شهر را تعیین می‌كند، وقتی كه رسید به آن شهر، منطقه را تعیین می‌كند، وقتی كه رسید به آن منطقه آن جاده و باندی كه باید آنجا باشد آنجا تعیین می‌كند، هی می‌بینید چی شد؟ دقیق، دقیق، در این طول مسیر وقتی كه با موانعی برخورد می‌كند مسیر خودش را تغییر می‌دهد و باكی ندارد ابری برخورد می‌كند كه با این ابر نباید برخورد كند، ابرش برق دارد باید مسیر را تغییر بدهد و از آن طرف برود، به فضاهای اختلاف، دمای مختلف كه تولید باد می‌كند برخورد می‌كند، برای جلوگیری از خطرات ارتفاع بالا می‌برد، پایین می‌برد باك ندارد، چون راه دور است، مسیر دور است، می‌گوید الان قدری منحرف می‌شوم دوباره مسیر را درست می‌كنم، دوباره تصحیح می‌كنم، اما آنجایی كه می‌خواهد روی باند بنشیند دیگر نمی‌تواند بگوید یك كیلومتر می‌روم آن طرف‌تر و بعد مسیر را درست می‌كنم، پنج متر برود آن طرف‌تر سقوط

 می‌كند و تمام، آنجا باید چنان دقت كند كه چرخ بیاید روی آن خط وسط، آن دقت و آن ظرافتی كه آن موقع انجام داده طبعا آن ظرافت در اول نیست و نمی‌شود، به میزانی كه خداوند در ما علم و معرفت نسبت به حقایق و نسبت به دین و شرع قرار داده به همان مقدار به ما تكلیف داده و آن مقدار می‌شود ریاضت، همان یعنی ریاضت وقتی كه علم بالا رفت معرفت بالا رفت كتابهای مرحوم علامه را خواندیم فهمیدیم یك چیزهای دیگر هم هست فهمیدیم یك مطالب دیگر هست، ریاضت می‌شود دقیق‌تر چرا؟ الان رسیدی به آن شهر، باز وقتی كه بیشتر غور كردیم و بیشتر فكر را به كار انداختیم و بیشتر مراقبه كردیم، مدركات بیشتر شد، تجلیات علمیه پروردگار بیشتر شد، جذبات نوریه بیشتر شد، اینها رسید حالا دارد كم‌كم به آن منطقه می‌رسد و دقیقتر می‌شود لذا فرموده‌اند: حسنات الابرار سیئات المقربین كسانی كه در مقام مقرب هستند آن حسناتِ ابرار برای اینها گناه است حالا برای آن ابرار خودش ثواب است، برای آن كه این كار را انجام داده ثواب است.

 یك وقت من خدمت مرحوم آقا بودم كه انشاءاللَه بعدا جریانش را می‌گویم و امروز می‌خواهم دیگر این مساله را تمام كنم و انشاءاللَه در جلسه‌ی بعد دیگر به همان قضیه‌ی مأكولات بپردازیم یك دفعه من در خدمت مرحوم آقا بودم یك نفر آمد در آنجا و یك مساله را مطرح كرد كه من این كار را انجام دادم وقتی كه رفت من به مرحوم آقا عرض كردم ایشان كه گفتند من الان این كار را انجام دادم این آیا بهتر نبود كه عوض این، این كار را انجام می‌داد، ایشان فرمودند بله، البته شاید فكرش به این مقدار رسیده وضعش به این مقدار رسیده و فردی نبود كه در حد اطلاعات اخلاقی یا معارف در آن حد باشد آدم خوبی بود به رحمت خدا رفت یكی از پزشكان خیلی معروف مشهد بود، آمده بود برای عیادت مرحوم آقا، خدا رحمتش كند علی‌كل‌حال میزان معرفت یك مطلب دیگر است، بعد ایشان شروع كردند برای ما توضیح دادن چند مرتبه همین عمل را برای ما باز كردند كه هركدام از اینها در جای خودش عمل صحیح است، ولی برای آن كسی كه معرفت بالاتر پیدا كرده این عمل خلاف می‌شد، اول یك پرده باز كرد، بعد یك پرده دیگر، چهار پنج .... عجیب، دنیا چه خبر است؟ اصلا این عوالم كجاست؟ یك عمل انسان می‌تواند انجام بدهد همین عمل با این نیت فرض كنید كه خوب، ولی همین كه بالا رفت دیگر نباید انجام بدهد، نیتش باید فرق كند ارتباطش باید فرق كند، كیفیتش باید تفاوت پیدا كند، به این هم نباید دل‌خوش باشد چون بالاتری هم وجود دارد

 پس بنابراین معنای ریاضتی كه امام علیه‌السلام به عنوان بصری می‌فرمایند این شد كه ریاضت عبارت است از قیام و انجام دادن آن تكلیفی كه در همان مرتبه‌ی معرفتی انسان، در آن موقع بهترین باشد، این معنا معنای ریاضت است و اما آنچه كه در كتابها آمدند گفتند نمی‌دانم این عرفا و صوفیه ریاضات و ...، بعضی‌ها سرشان را توی چاه كردند و ذكر گفتند و یا از خانواده دور شدند و فلان، اینها همه‌اش برای انحراف و تحریف است، گیرم بر اینكه یك نفر آمده بخاطر اشتباهی همچنین حرفی زده، آمده یك همچنین كاری انجام داده، چرا تو در این قضیه به علامه‌ی طباطبایی نگاه نمی‌كنی؟ تو چرا در این قضیه به علامه‌ی طهرانی نگاه نمی‌كنی؟ شما چرا در این قضیه به آخوند ملاحسینقلی همدانی نگاه نمی‌كنی؟ چرا در این قضیه به سیدمهدی‌

 بحرالعلوم ... رفتی این طرف و آن طرف یك نفر از آن گوشه پیدا كردی بعد آمدی گفتی عرفا، صوفیه اینطوری هستند، اگر اینطور است ما خیلی چیزها راجع به بقیه هم داریم كه اگر بخواهیم آنها را به افراد دیگر مطرح كنند دیگر هیچی باقی نمی‌ماند خیلی چیزها هست در این زمینه، اگر هم قرار است یكی به فقیه نگاه بكند باید به كی نگاه بكند؟ به هر كی؟ نه، باید به شیخ طوسی ما نگاه كنیم، باید به شیخ مفید نگاه كنیم، باید به شیخ انصاری نگاه كنیم، باید به میرزای شیرازی نگاه كنیم، باید به آخوند ملاحسینقلی همدانی نگاه كنیم، باید به مرحوم قاضی و علامه طباطبایی نگاه كنیم، به این فقها ما باید نگاه كنیم. آدمی كه غرض و مرض دارد همانطوری كه عرض كردم نمی‌آید آن الگوهایی كه در آن الگوها نمی‌تواند چندوچون كند آنها را در معرض قرار بدهد، بلند می شود می‌رود این طرف و آن طرف توی كتابها، یكی آن گوشه این كار را كرده آن یكی آن طرف دنیا آن كار را كرده، بابا اگر اینكار را كرده الان توی هر خانه‌ای دارند صدتا كار می‌كنند، اینهایی كه اهل مرض هستند، آنهایی كه می‌خواهند افكار خلاف را به صورت یك اصل در یك مكتب ارائه بدهند، آنها می‌آیند حالات مرحوم ملاحسینقلی همدانی را در معرض قرار بدهند؟ او كه ایرادی به او وارد نیست، خب بسیار خب، هزارنفر، هزار كار می‌كنند، تو برو مثل آخوند باش تو برو مثل علامه‌ی طباطبایی باش، تو برو مثل علامه‌ی طهرانی باش، خب دیدید دیگر، زندگیش را دیدید، وضعش را دیدید، اطلاعاتش را دیدید، حالاتش را دیدید، كتابهایش را دیدید، تألیفاتش را دیدید، همه را دیدید، تو مثل مرحوم میرزا جواد ملكی تبریزی باش، تو مثل مرحوم سیدمهدی بحرالعلوم باش، چرا ما باید بلند بشویم بخاطر مرض و غرضی كه داریم این بزرگان از عرفا و اهل معرفت را به كناری بگذاریم و بعد بلند شویم برویم فلان درویش آن گوشه دنیا فلان كار را كرده ...

 پس این مكتب خلاف است، كرده كه كرده مگر انسان باید دنبال او برود؟ اگر گفتند برو دنبال او .... همین چندروز پیش خدمت رفقا عرض می‌كردم از اول كتاب مولانا جلال‌الدین محمد بلخی قدس اللَه سره تا آخرش را نگاه بكنید چند تا شعر راجع به عمر و ابوبكر و عثمان گفته؟ اصلا گیرم بر اینكه تقیه هم نبوده، تقیه نبوده، چندتا شعر گفته؟ ده تا؟ بیست تا؟ چقدر؟ آن ده تا را دربیاورید و شما همان كتاب را چاپ كن و بده دست مردم، می‌كنی؟ این كه دیگر عُمَر درش نیست، در این كتاب كه دیگر عمر نیست، ابوبكر كه نیست دیگر، در این كتاب دیگر مدح عمر و ابوبكر و عثمان نیست، این چندتا را دربیاورید و بعدش چاپ كنید، نه، چرا؟ چون مرض در اینجا وجود دارد، اینجا غرض وجود دارد، صحبت صحبت شیعه و سنّی بودن مولانا نیست، صحبت این است كه این مرد، مرد وحدت وجودی است و وحدت وجود كفر است، صحبت این است، نه اینكه حالا این سنّی بوده یا شیعه بوده؟ آن كسی كه شعر مولانا را كه در قبال امیرالمومنین علیه‌السلام گفته، آن را بیاید در كنار شعری كه برای عمر گفته، كنار هم بگذارد، بعد بگوید مولانا سنی است! این در كله‌اش هیچی نیست، آنی كه راجع به علی گفته بیاورد بغل آنی كه راجع به ابوبكر گفته، بیایید بگذارید كنار

 هم هركدام بر دیگری ترجیح داشت من قبول دارم، اینجاست كه آن كسی كه می‌آید و ایراد می‌گیرد او نمی‌خواهد حق را بنمایاند آن می‌خواهد نفس خود را بنمایاند، اگر این شخص امام زمان ظهور كند و بگوید مولانا شیعه است می‌گوید دروغ می‌گویی، اگر ظهور كند و بگوید فرض كنید كه محی‌الدین این مطالبی كه گفته این تقیه گفته، می‌گوید دروغ می‌گویی، چرا؟ یك عمری دارد اینها را می‌گوید این حرفها را زده، این كه من خدمتتان عرض می‌كنم به جدّ این مطلب را می‌گویم، نمی‌خواهم اغراق كنم، به جدّ این مساله را می‌گویم، اگر پیغمبر الان بیاید، فرقی نمی‌كند هیچ تفاوتی ندارد، هیچ فرقی نمی‌كند، بین آن قضیه‌ای كه برای مرحوم شیخ جواد مغنیه پیش آمد در حرم رسول خدا كه آن سنی وهابی رو كرد به ایشان و گفت اگر الان رسول خدا از قبر درآید و به من بگوید كه حق با علی است می‌گویم دروغ می‌گویی و حق با عمر است! ایشان همان‌جا بلند شده بود و گذاشته بود توی گوشش و بعد قضیه به محكمه كشیده شده بود و آن قاضی گفته بود بی‌خود كردی همچنین حرفی زدی اتفاقا او هم آمد جانب ایشان را گرفت، این همین است، آن در آنجا به آن صورت، ما در اینجا در جهلمان به این صورت، به این صورتیم اگر امام زمان بیاید بگوید اینها شیعه بودند این بیچاره‌ها شیعه بودند از روی تقیه، نمی‌دانم فرض كنید نمی‌توانستند غیر از این انجام بدهند یا اینكه ما دست بالا را می‌گیریم اصلا اینها سنی، سنی مستضعف بودند نفهمیدند آخر كسی كه راجع به علی اینها را بگوید آخر می‌شود بگوییم این خدای ناكرده ... این همه ما الان سنی داریم اینها آدم‌های خوب، آدم‌های اهل بهشت، اخلاص دارند به اهل بیت، اخلاص دارند، آیا مسائل دنیا همه تمام شده فقط همین یكی مانده؟ اینقدر هم ما انصاف نداریم كه بگوییم اینها محب اهل بیت بودند؟ برای كسی كه محب اهل‌بیت است ما اینقدر باید سینه چاك بزنیم؟ اینقدر باید آشوب به‌پا كنیم؟ اینقدر باید آسمان را به زمین بدوزیم؟ كه اشعارشان را تحریف كنیم! یعنی اشعارشان را حمل بر معنای باطل كنیم!، تا این حدّ؟ اگر اینطور است، پس بنابراین فردایی هم هست و هركسی باید تكلیفش را بداند.

 ولی امیرالمؤمنین این را نمی‌گوید امیرالمؤمنین می‌فرماید دنبال من بیا كلام بزرگان را حمل بر صحت كن، تا جایی كه می‌توانی حمل بر صحت كن حمل بر حق كن، جایی هم كه نتوانستی نكن یا بگو نمی‌دانم، هیچ تعصبی نیست، هیچ تعصبی نیست، هیچ تحجری وجود ندارد، اما اینكه آدم بیاید پایش را در یك كفش بكند حتی مطالب صحیح را بگوید باطل است این چی است؟ این یك جای قضیه ایراد دارد

 این مطالبی را كه راجع به ریاضت دوستان شنیدند دیدند در این طرف و آن طرف كه آمدند خرده گرفتند بر اهل معرفت، بسیاری از افراد نادان و جاهل در صحبت‌هایشان و در كتاب‌هایشان، همه‌ی این مطالب، مطالب خلاف است، آن كسی كه می‌گوید ریاضت، آن كسی است كه می‌گوید سالك باید بیاید پا بگذارد جای پای علی مرتضی و فرزندش امام زمان، هرچه آنها می‌گویند سمعاً و طاعتاً، این فرد می‌شود فردی كه اهل ریاضت است، در موارد مختلف متفاوت است در هرجا یك جور و در هر مكانی یك قِسم، در غذا باید رعایت بكند، در روزه باید رعایت بكند، در ارتباط با زن و بچه باید رعایت كند، در همه جا باید رعایت كند

 كه راجع به آنها مطالبی انشاءاللَه خواهد آمد.

 انشاءاللَه امیدواریم خداوند ما را از جهل بیرون بیاورد و حقایق را به ما تفهیم كند و ما را در صراط اولیاء خدا و عرفای الهی و ائمه معصومین علیهم‌السلام قرار بدهد، سایه‌ی مبارك حضرت بقیه اللَه (ارواحنا فداه) بر سر همه‌ی ما مستدام بدارد، ما را از یاران واقعی آن حضرت قرار بدهد، در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش محروم نفرماید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. تاريخ الصغير، ج ٢، ص ٦٥: أنّ رجلًا أجنبَ فَغَسَلَ فماتَ فقال النبيّصلى الله عليه و آله و سلّم: لو تيمَموه قتلوه قتلهم الله؛ مصباح الهدى فى شرح عروة الوثقى، ج ٤، ص ٢٦٥: عن الصادق عليه السلام قال: قيل له إنّ فلاناً أصابته جنابة و هو مجدورٌ فغسلوه فمات، فقال عليه السلام: قتلوه ألا سئلوا ألا تيمَموه؟ إنّ شفاء العى السؤال. [↑](#footnote-ref-1)
2. جدا هرالحسان فى تفسير ا لقرآن، ج ١، ص ٢٨: رحم الله عبداً صنعَ شيئاً فأتقنه. [↑](#footnote-ref-2)